

جمع می شوند در آنجا حلقه بزرگی از تماشاچیان تشکیل می شود... چون در مشرق زمین پنجره رو به خیابان وجود ندارد، مردم از بالای در خانه و دکانها و دیوار باغها منظره گذشتن شتر را تماشا می کنند. در جلو، یک نفر نیزه ای را حمل می کند که دارای نوک تیز و درخشانی است و بعداً برای کشتن حیوان مورد استفاده قرار خواهد گرفت... از محله های مختلف عده ای با اسب و عده ای پیاده و همه چماق به دست در آنجا حضور دارند تا پس از انجام قربانی بلافاصله با قلدری قطعه بزرگی از لاشه را طبق آداب و رسوم به محله خود ببرند... گوشت حیوان بین مردم شهر و محلات اطراف تقسیم می شد...^۱

در اواخر دوره صفویه مراسم شتر قربانی مانند دیگر شئون اجتماعی و مذهبی ارزش دیرین خود را از دست داده بود.

مراسم شتر قربانی در اواخر عهد صفویه

کارری نیز در سفرنامه خود آیین شتر قربانی را چنین وصف می کند: «روز بعد سواره عازم تماشای ذبح قربانی شدم، مردم در جلو در داروغه خانه گرد آمدند شتر نحیفی با گردن کج به انتظار مرگ ایستاده بود. داروغه آمد و با دو تن سلاح پیشاپیش به راه افتادند، شتر و مردم نیز دنبال آنان را گرفتند. به دروازه شیراز رسیدند... دست و پای شتر را بستند، داروغه که کلاه صفوی بر سر داشت - یعنی کلاهی استوانه ای با پری در بالا و نوارهای سفیدی در پایین که تا شانه های داروغه آویزان بود - با زوبینی، زخمی به شتر زد فوراً مأموران کشتار ریسمان را کشیدند و دو سلاح به جان شتر بیچاره افتادند و سر از تنش برگرفتند، سرش را پیش شاه بردند و وصله گرفتند، دست و پاها، نیزه های یک به خانه بزرگی جهت دریافت انعام فرستاده شد، گوشت حیوان نیز به فقرا و گذار گردید و در اندک مدت نشانی از آن نماند، چند روز قبل از عید قربانی، شتر آراسته ای را با زین مزین در شهر گردانیدند. روی شتر سه بچه سوار بود عده ای بیکار نیز از پس و پیش، حیوان را همراهی می کردند که بعضی نیزه و برخی تبر یا ساطوری در دست داشتند. به این ترتیب شتر را چند روز متوالی در تمام محله ها و خانه ها گردانیدند و نذر و صدقه زیادی جمع آوری کردند. ایرانیها هر سال در همان روز این تشریفات را انجام می دهند.

این مراسم بخاطر یادآوری زمانی است که حضرت ابراهیم می خواست پسر خود اسماعیل را در راه خدا قربانی کند... ایرانیها در این روز علاقه دارند از گوشت قربانی بخورند، هر کس امکان مالی داشته باشد در این روز گوسفند پاره ای را ذبح می کند و از گوشت آن هم خود سهمی برمی گیرد و هم به دیگران مخصوصاً فقرا سهمی می دهد. بعضی از اشخاص فقیر دست کم مرغی می کشند...^۱»

اعیاد ملی و مذهبی مخصوصاً در ایام صلح و آرامش مورد توجه مردم و زمامداران بود. احمد امین که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده است پیرامون اعیاد و ایام شادمانی ایرانیان می نویسد که «نوروز سلطانی، مولود پیغمبر، غدیرخیم، عید فطر و عید قربان ایام مخصوص مسرت و شادمانی است. جشن نوروز ۸ روز دوام دارد و در خلال آن مغازه و بازارها بسته است، مردم به یکدیگر تبریک می گویند. شاه با البسه فاخر از سفرای خارجی و وزرا، در سالن موزه شاهی پذیرایی می کند. شاه با سفیر عثمانی به ترکی و با سایر سفرا به وسیله مترجمین به مذاکره می پردازد، بعد در تخت مرمر جلوس می کند. در این هنگام درباره شکار یا سیاحت شاهانه حکایتی نقل می شود، بعد حقه بازان و بازیگران شروع به عملیات می کنند و شب نشینی آغاز می گردد، نمایش فیلها شروع می شود و از طرف شاه سکه های پول به اطراف پاشیده می شود.

در سایر اعیاد نظیر مولود پیغمبر، عید فطر و عید اضحی نیز با حضور سفرای خارجی مراسم انجام می شود...^۲»

زیارت اهل قبور با اینکه در آغاز اسلام معمول نبود از دوره آل بویه به بعد رواج گرفت. زیارت اماکن متبرکه، برای مردم، قطع نظر از ریشه مذهبی و سیاسی جنبه تفریحی و جهانگردی نیز داشت و گاه و بیگاه طبقات مرفه و متعین بار سفر می بستند و به یکی از مراقد مذهبی روی می آوردند. در عهد صفویه در نتیجه رواج مذهب تشیع و رسمی شدن آن، بیش از پیش متمولین به زیارت تربت پیشوایان مذهبی رغبت نشان می دادند، چنانکه شاه عباس یک بار پای پیاده به مشهد رفت. ولی زیارت شاه سلطان حسین از اماکن مذهبی مانند سایر کارهای او غیرعادی، جنون آمیز و حیرت انگیز است.

۱. سفرنامه کاری، ص ۹۴ به بعد.

۲. بررسیهای تاریخی، سال نهم، شماره ۴، ص ۹۰، ترجمه محمود غروی.

وی در «بیست و هشتم ماه اوت ۱۷۰۶ با حرمسرا و جمعی از اعیان و اشراف و درباریان و نگهبانان خود که شماره آنها در حدود شصت هزار تن بود، اصفهان را به منظور زیارت مرقد حضرت معصومه و آرامگاه پادشاهان صفوی در قم ترک کرد. می گویند ملتزمان رکاب پادشاه آن قدر زیاد بودند که وقتی متوقف می شدند خیمه و خرگاه آنان چند فرسنگ را اشغال می کرد.

پس از زیارت قم، پادشاه و ملتزمان او عازم مشهد شدند، مخارج این زیارت به اندازه ای سنگین بود که به قول کروسینسکی «نه فقط خزانه را کاملاً خالی کرد بلکه ایالاتی را که شاه از آنها می گذشت خراب نمود. نصف مخارج این سفر برای لشکرکشی علیه یاغیان افغانی و قندهاری کفایت می کرد.» شاه و ملتزمان او قریب یکسال در مشهد ماندند.

از همین اقدام سفیهانه «سلطان حسین» در طلیعه قرن هیجدهم یعنی در عصری که اروپا به سرعت در راه ترقی و کمال پیش می رفت، می توان به آشفتگی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و خیانت و فساد شاه و اطرافیان بی حیثیت او پی برد.

زیارت اهل قبور

سرهنگ دروویل که در عهد فتحعلیشاه به ایران آمده است می نویسد: «... زنان ایرانی هر هفته بعد از ظهر پنجشنبه سر قبر پدر و مادر یا شوهر فقید خود رفته و بر سر آن اشک می ریزند. محرک اصلی این کار پیروی از عادات دیرینه است. گریه زنان بر سر قبر شوهران، غالباً توأم با فریاد و فغان و ادا و اصول خاصی است. این مراسم بعد از ظهر تا شب هنگام طول می کشد. برخی از زنان بر سر صورت خود سیلی زده و گریبان چاک می دهند تا دلبستگی شدید خود را نسبت به شوهر فقید خود نشان داده باشند. در این روز قریب پانصد ششصد نفر از زنان بر سر مزار عزیزان گرد آمده فریاد و فغان براه می اندازند و بر سر قبور گل ریخته و آب می پاشند. البته دیدن چنین منظره ای برای اروپاییان بسیار شگفت آور است. اما شگفت آورتر از آن دیدن منظره بازگشت همین زنان از گورستان به شهر است، چه آنها مانند کسانی که در جشن و سرور شرکت داشته اند، شاد و شنگول، خندان و شوخی کنان به منازل خود باز می گردند... گاهی مردان نیز بر سر قبر زنان خود

می روند... بدون آنکه چون زنان تظاهر کنند...^۱»

نه تنها زیارت تربت بزرگان دین بلکه شرکت در تعزیه، در ایام محرم قطع نظر از جنبه های مذهبی برای مردم که هیچ نوعی وسیله تفریحی نداشتند نوعی سرگرمی بود. مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات، مراسم تعزیه را در دروازه دولت چنین می نویسد: در زمان ناصرالدین شاه «در تکیه دولت تعزیه داری مفصل شد وزراء و امراء تأسی می کردند و از برای مردم هم فال بود هم تماشا... در مقدمه روضه خوانده می شد سپس شبیه درمی آوردند... در لباس و ملزومات تجمل بسیار بکار می بردند، شبیه تکیه چراغان بود. انعامها و خلعتها مرحمت می کردند. دور تکیه بیست طاقنماست، مرتبه تختانی را وزرا و امرا می نشستند، مرتبه وسط و فوقانی در پس زنبوری، مخصوص حرم بود، در یکی از حجرات شاه جلوس می کرد. در تزیین رقابت می کردند، چای و قهوه برای واردین، ناهار و شام برای مباشرین مهیا بود. از شبها آخرین شبی که، ناصرالدین شاه گردش می کرد، صاحبان طاقنماها پیش کشیها تقدیم می کردند. یکی از طاقنماها که متعلق به پدرم بوده ده روزه هشتصد الی هزار تومان خرج برمی داشت. تکیه اطراف سگواز زنها پر می شد، قریب ۶ هزار نفر — مردها راه نمی یافتند. گاه زد و خوردی بین زنها واقع می شد و لنگه کفش در کار می آمد...»

فصل ششم

www.Bakhtiaries.com

مفهوم هنر

هنر پیشگان، دلقکان، بدله گویان، تعزیه خوانان و داستانسرایان ایران در قرون وسطی

قبل از آنکه از هنرپیشگان، بذله‌گویان و داستان‌سرایان سخنی به میان آید ببینیم هنر چیست.

www.Bakhtiaries.com

هنر به نظر تولستوی

در نامهٔ مشهوری که تولستوی در سال ۱۸۸۹ به یکی از نویسندگان نوشته دربارهٔ فضایل و خصال روحی و اخلاقی یک هنرمند کامل چنین اظهار عقیده می‌کند: «هنرمند باید آنچه را که از آن تمام بشریت است ولی هنوز بشریت به آن واقف نیست، بداند و برای حصول این مقصود باید به عالیترین مرحلهٔ تربیت و تکامل فرهنگی عصر خویش رسیده باشد و از همه مهمتر اینکه، در چهارچوب زندگی فردی و خودپسندانه مقید نباشد و زندگی خود را جزئی از زندگی عمومی بشریت بداند. هنرمند باید در رشتهٔ خود استاد باشد و برای رسیدن به این مرحله با مجاهدت بکوشد، پیوسته کردار و گفتار خود را در معرض سنجش و انتقاد قرار دهد، موضوعی را که می‌خواهد در پیرامون آن قلمفرسایی کند درست بداند، و در نوشته‌ها و آثار خود جانب صداقت و عدالت را رعایت کند، هرگز دربارهٔ چیزی که به آن بی‌اعتناست، یا اظهار آنرا ضروری نمی‌داند، آغاز نوشتن نکند، بلکه فقط دربارهٔ موضوعی سخن گوید که آنرا از صمیم قلب درست می‌داند و خاموشی و سکوت دربارهٔ آنرا جایز نمی‌داند.»^۱

تاریخچه هنر در ایران

به طوری که در کتب مذهبی زرتشتی نظیر اوستا، گانها، یشتها و غیره منعکس است، در ایران باستان جشنهای ملی باشکوهی وجود داشته که مردم طی مراسمی از آن جشنها استقبال می‌کردند، نظیر جشن نوروز، مهرگان و سده. به احتمال قوی در جریان این جشنها هنر پیشگان آن دوران برای سرگرمی و ایجاد شور و نشاط در مردم، دست به فعالیتهای هنری می‌زدند.

به عقیده بعضی از صاحب نظران در نقوش برجسته باستانی غالباً صحنه‌ها، از لحاظ ساختمان هنری به قدری صحیح تنظیم شده که گویی یک نفر هنرمند در آرایش صحنه شرکت کرده است، از روی این آثار می‌توان حدس زد که هنر نمایشی در ایران کمابیش وجود داشته است.

پس از حمله اعراب و استقرار نظام اسلامی و روی کار آمدن دولتهای ایرانی، از قرن سوم هجری به بعد مظاهر هنر در ایران در آثار فردوسی و نظامی و دیگران تظاهر می‌کند. در شاهنامه فردوسی در داستان رستم و سهراب، منیژه و بیژن، رستم و اسفندیار و غیره به قدری مهارت و استادی نشان داده شده است که می‌توان آن را به صورت نمایشنامه درآورد، به همین علت بعضی فردوسی و نظامی را استاد چیره دست صحنه پردازی دانسته‌اند. هنر تئاتر در ادوار بعد، مخصوصاً پس از حمله مغول و تیمور و بازماندگان ستم پیشه آنها، روبه زوال و انحطاط رفت و پس از آن در محیط اجتماعی ایران به صور گوناگون از جمله به صورت تعزیه و شبیه خوانی تجلی می‌کند. بازیگران تعزیه از لحاظ طرز گریم و لباس کاملاً ایرانی هستند، لباس آنها عبارتست از خود، زره، چکمه و لباس رزمی. این شواهد حاکی از این است که تعزیه گردانها سعی می‌کردند که هنر خود را به صورت ملی اجرا کنند - شادروان عبدالحسین نوشین در طی مقاله‌ای راجع به گذشته تئاتر در ایران چنین می‌نویسد:

«وقتی به تاریخ قدیم ایران تا آخر سلسله ساسانیان رجوع کنیم به این نکته برمی‌خوریم که در این دوره تاریخی، ایرانیان با بیشتر رشته‌های هنری مانند معماری، مجسمه سازی، موسیقی مذهبی، رقص، حجاری، نقاشی روی ظروف و قالی بافی آشنایی کامل داشته‌اند، و از طرف دیگر ایرانیان با یونان قدیم که مادر هنرهای زیباست، قرن‌ها همسایه دیوار به دیوار بوده و مأمورین دولتی و سوداگران دو کشور همیشه در زمان صلح، با

کشور همسایه رفت و آمد داشته‌اند، و نیز می‌توان گفت هنرمندان ایرانی در قسمتهای حجاری، معماری، مجسمه‌سازی و نقاشی روی ظروف تاحدی تحت تأثیر هنر یونان بوده‌اند. با وجود این چطور است که تئاتر یونان نظر ایرانیان را به خود جلب نکرده است، با آنکه در آن دوره هنری، در کشور یونان تئاتر و آثار هنری گوناگون وجود داشته است و مخصوصاً آشیل (نویسنده بزرگ یونان) یک پیس به نام ایرانیان نوشته است؛ پس به چه علت ایرانیان قدیم هیچ رغبتی نسبت به این هنر پیدا نکرده‌اند. مستشرق آلمانی زاره () در مقدمه کتاب خود به نام هنر عتیق ایران می‌نویسد: «وقتی یک پیس یونانی را در حضور ایرانیان نمایش دادند هیچگونه استقبال و رغبتی نسبت به آن نشان ندادند.»

از طرف دیگر گزنف سردار یونانی، در کتاب خود به نام بازگشت ده‌هزار نفر می‌نویسد: در ایران دیدم عده‌ای به‌دور چند نفر جمع بودند و آنها چیزی شبیه به تئاتر نمایش می‌دادند. ممکن است مطابق گفته گزنف بازیگرانی بوده‌اند که برای تفریح مردم معرکه‌گیری می‌کرده‌اند. اما حقیقت این است که در هیچیک از داستانهای ایران قدیم و همچنین در هیچیک از کتب محققین هیچگونه نشانه‌ای، حاکی از وجود تئاتر در ایران قدیم دیده نمی‌شود. آرتور کریستن سن، شرقشناس دانمارکی که در نتیجه تتبع زیاد کلیه بازیهای معمول زمان ساسانیان را در یک فصل از کتاب خود به نام شاهنشاهی ساسانیان ذکر می‌کند هیچ اسمی از تئاتر نمی‌برد.

بدینسان می‌توانیم به این نتیجه برسیم که هنر تئاتر (با وجود آنکه در جمهوری یونان به تناسب زمان به اوج تکامل رسیده بود) در ایران باستان، راه نیافته و ایرانیان از آن بی‌بهره بوده‌ند...^۱

بعضی از محققین معتقدند که پس از حمله اسکندر به ایران، احتمالاً یونانیان در شهرهای مسکونی خود به ایجاد تماشاخانه و سیرک مبادرت کرده‌اند. چنانکه در دوره اشکانیان به گفته پلوتارک پادشاه ارمنستان، از آژد اول پادشاه اشکانی دعوت می‌کند و از جمله وسایل پذیرایی در این جشن نمایش «یکی از آثار اور پید درام نویس بزرگ یونان قدیم بود. در دوره ساسانیان در رشته موسیقی شعر و رقص پیشرفتهائی حاصل

گردید ولی از هنر تئاتر در این دوره طولانی چهارصد ساله سخنی در میان نیست. پس از ظهور اسلام نیز مدارک جالبی که حکایت از وجود تئاتر و نمایش در ایران داشته باشد بدست نیامده است.

به طور کلی باید توجه داشت که در قرآن کریم مردم به توجه و نظاره به زیباییهای طبیعت دعوت شده‌اند، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (سوره الصافات، آیه ۶) یعنی آسمان دنیا را به زینت کواکب و ستارگان آراستیم. «أَقْلَمَ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا» (سوره ق، آیه ۶) آیا به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که آنرا چگونه ساختیم و با زیبایی آراستیم. «... حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ...» (سوره یونس، آیه ۲۴) تا هنگامی که زمین زیبایی خود را گرفته و آراسته به زیبایی شده — ملاحظه می‌شود که آیات قرآن زیبایی را هم در زمین و هم در آسمان مطرح نموده و دستور نظاره به آنها را صادر کرده است... مسلم است که اگر خداوند برای انسان غریزه زیباجویی و زیباییابی را نداده بود، دستور توجه به زیبایی را نمی‌داد... اگر جهان هستی از نمود زیبایی خالی بود نیمی از دریافتهای مفید انسانها معدوم می‌گشت.^۱

ایرانیان از آغاز قرن چهارم هجری برای آنکه زیبایی و ارزش اجتماعی قیام حسینی را علیه مظالم بنی امیه آشکار کنند بطرزی هنرمندانه به اقامه مراسم تعزیه سیدالشهدا همت گماشتند. بنابه روایت ابن کثیر شامی در احسن القصص، معزالدوله در سال ۳۵۲ هـ. یعنی در حدود هزار سال پیش دستور می‌دهد که در دهه اول محرم پیشه‌وران و کسبه دکانهای خود را ببندند و مردم لباس عزا به تن کنند و بر تعزیه سیدالشهدا قیام و اقدام نمایند و این کار بی سابقه قرنهای کم و بیش در ممالک اسلامی بین اهل تشیع معمول بود.

راجع به تعزیه در ایران، و خصوصیات آن محققین و سیاحان خارجی تحقیقات و مطالعاتی کرده‌اند. از جمله گنت دوگوبینو در مقام مقایسه تعزیه‌های شرقی با تئاترهای کلاسیک اروپا برآمده و تعزیه‌نامه حضرت قاسم را به زبان فرانسه ترجمه کرده است.

۱. استاد محمدتقی جعفری: فلسفه هنر از دیدگاه اسلام، انتشارات نور، ص ۳۸ و ۳۹.

مراسم عزاداری که از اواسط قرن چهارم هجری برای بهره‌برداری سیاسی و مبارزه با خلفای عباسی و تأمین استقلال ایران به تشویق آل‌بویه در ایران شایع گردیده بود پس از چند قرن در دوران سلطنت صفویه بار دیگر برای برافراشتن پرچم تشیع و مبارزه با توسعه‌طلبی عثمانیها به اوج کمال رسید و مردم هرکوی و برزن در نیمه اول محرم به روضه‌خوانی و تعزیه‌داری مشغول می‌شدند، در همین دوره در نتیجه استقبال مردم، عده‌ای چون کاشفی به تألیف کتاب روضه‌الشهدا اقدام کرد و شرح فاجعه کربلا را به رشته تحریر کشید و عده‌ای درصدد برآمدند که صحنه مبارزات کربلا را عیناً در برابر مردم مجسم سازند و بتدریج سینه‌زدن، زنجیر زدن، قمه‌زدن و نوحه‌سرایی مخصوصاً در ایام محرم رواج فراوان یافت.

«تعزیه ابتدا به منظور بیان احوال و مصائب خاندان حسین بن علی (ع) و واقعه غم‌انگیز کربلا بر پا شد ولی پس از طی چندین قرن به تدریج، از صورت کامل عزاداری بدر آمد و برجسته‌تجمل و تفریح‌حیش افزوده شد، مخصوصاً از این جهت که صاحبان قدرت و مکتب برای جلب توجه عموم و بالا بردن اعتبار اجتماعی و وجهه ملی و مذهبی از یکطرف و از طرف دیگر به منظور ارضای غرور و خودنمایی و رقابت، یا نشان دادن امکانات مالی و تجمل و جاه و جلال و اشیاء نفیس و ذخائر خانوادگی و هم‌چشمی با هم‌مقدران خود روز به روز به وسعت و دامنه این مراسم می‌افزودند...»^۱

چون سوگواری و عزاداری از دوران قبل از اسلام در ایران سابقه داشته و پس از اسلام مخصوصاً از قرن سوم هجری به بعد جزو سنن مذهبی، اجتماعی و گاه سیاسی مردم این مرز و بوم درآمده است در صفحات بعد به تفصیل از مراسم و تشریفات آن سخن خواهیم گفت.

هنر پیشگان و دلقکان در ممالک اسلامی

ما از نقشی که هنر پیشگان و خوانندگان و نوازندگان و دلقکان و تقلیدچیان در زندگی ذوقی و اجتماعی اکثریت مردم خاورمیانه داشتند اطلاع دقیقی نداریم و منابع تاریخی ما در این زمینه‌ها و در مورد تاریخ زندگی اجتماعی ایرانیان سخت نارساست ولی

بدون شک قشرهای هنرمند در دوران بعد از اسلام، بین طبقات ممتاز و مردم میانه‌حال مقام و موقعیت ممتازی داشتند. به قول جرجی زیدان از دورهٔ بنی امیه به بعد... خلیفه و هم‌بیاله‌هایش جامهای پی در پی می‌زدند و به ساز و آواز گوش می‌دادند و برای تغییر ذائقه و تنوع، مقلدان و دلککان را احضار می‌کردند. اینان در پوست خرس و میمون می‌رفتند و زنگوله و زنگ و خلخال به خود می‌آویختند و حرکاتی می‌کردند که زن بچه مرده را به خنده می‌انداختند. و پاره‌ای از خلفا در حال مستی بلاها بر سر این دلککان می‌آوردند و آنها را تا پای مرگ می‌کشانیدند. مثلاً المتوکل دلکک خود «ابوالعبر» را قبای حریری می‌پوشانید و در منجنیق نهاده میان استخر پرتاب می‌کرد... امین هروقت که سرمست و بیقرار می‌گشت فریاد می‌زد کدامتان خرم می‌شوید. ندیمان با یک آهنگ فریاد می‌زدند «همه خر تو هستیم». امین هم یکی از آنان را برمی‌گزید و سوارش می‌شد سپس به او جایزه و انعام می‌داد. در بزم می‌گساری ولیدبن یزید سخنانی گفته می‌شد و کارهای زشتی انجام می‌گرفت که ما از نوشتن آن شرم داریم. خلاصه آنکه خلفا به قدری در شهوترانی و عیاشی افراط می‌کردند که اکثر آنان پیش از رسیدن به سن پنجاه‌سالگی می‌مردند چون طبعاً عمرشان کوتاه می‌شد...^۱

طبیعی خلفا یکسان نبود، بعضی از آنان ضمن ارتکاب هزاران خطا و گناه برای عوامفریبی گاه دستورها و بخشنامه‌هایی به نفع دین صادر می‌کردند. از جمله المقتدی بالله که خلیفه‌ای مرتجع و نالایق بود «جواری مغنیه» (یعنی کنیزکان آوازخوان) را از مجالس و محافل، منع کرد و حکم فرمود که در حمام کائنامن کان بیفوطه (یعنی بی‌لنگ)، در نیاید و کبوترخانها را برانداخت تا دیگر کسی کبوتربازی نکند و آبهای حمامات را از دجله بازداشت و حکم فرمود که ملاحان، زن و مرد در یک کشتی نشانند...^۲

دلکک درباری

به طوری که جاحظ در کتاب تاج یادآور شده است در عصر ساسانیان در دورهٔ پادشاهی خسرو، دلککی بود به نام مازیار که پس از چندی مورد بی‌مهری قرار گرفت،

۱. جرجی زیدان، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۹.

۲. روضة الصفا، پیشین، ج ۳، ص ۵۲۷.

دلکک برای جلب عطوفت شاه روزی چند به تقلید آواز حیوانات مشغول شد و سرانجام چنان در این کار استاد گردید که «... چون سگ «اواو» می‌کرد و مانند گرگ زوزه می‌کشید و بسان خر «آرار» می‌کرد و هم‌آهنگ اسب شیبه می‌زد و چون خروس بانگ می‌زد، و بنشان استر، صدا می‌کرد...»

یک روز که شاه در بستر راحت غنوده بود دلکک صداهای گوناگون حیوانات را تقلید کرد، شاه، با شگفتی بسیار غلامان را به اطراف فرستاد تا بالاخره مازیار دلکک را برهنه در کنجی خزیده یافتند. وی را بی‌درنگ نزد شاه بردند، چون خسرو، از حال او پرسید گفت: «آن روز که شاه بر من خشم گرفت خدای نیز مرا مسخ کرده به گونه سگ و گرگ و خر درآورده است خسرو او را خلعت داد و از گناهای درگذشت...»^۱

شعبده‌بازان

«امروز در میان فارسی زبان «شعبده» به ضم شین، به معنی نیرنگ‌سازی و حقه‌بازی است چنانکه می‌گویند فلان، شعبده‌باز است یا به شعبده‌بازی کار خود را می‌سازد. ظاهراً این کلمه از عربی گرفته شده و به فتح اول و ذال «شعبده» بر وزن دغدغه آمده است. این لغت در عربی به معنی نمایاندن چیزی است در چشم بیننده به غیر صورت حقیقی و به گفته دیگر نمایاندن باطل است در لباس حق و نوعی است از تردستی، نظیر سحر، چنانکه با سرعت حرکت دست چیزی متعدد را یکی یا یک چیز را متعدد یا جمادی را جانور بنمایانند و امر محسوس را بدون به کار بردن دست بر چشم مردم بیوشانند و این کاری است که مهره‌بازان می‌کنند.

این افراد هنرمند را «ابوالعجب» نیز می‌خواندند چنانکه یکی از تردستان اواسط قرن چهارم هجری به نام «منصور» همین کنیه را داشته، پس ابوالعجب که در فارسی به شکل ابوالعجب و «بلعجب» نیز استعمال نموده‌اند در اصل لقب مردان هنرمندی است که کارهای عجیب از آنان به ظهور می‌رسد، و «روزگار» را قدما به همین کنیه و لقب خوانده‌اند. ابوتمام می‌گوید: مال‌الذهر فی فعله الآ ابوالعجب. سیف اسفرنگ می‌گوید:

چشم‌بندی کردشاید روزگار بوالعجب
کز نظرهای سعادت چشم دوران بسته شد

حقه بازان طرب را مهره های آرزو هر چه بود از ششدرنه حقه بازان بسته شد^۱»
 هنر شعبده بازی را توده مردم، چشم بندی، نظر بندی، حقه بازی و سبک دستی نیز می نامند. نظامی گوید:
 شعبده تازه برانگیختم هیکلی از قالب نور یختم
 و مسعود سعد سلمان که سالیان دراز از عمر خود را در زندان سپری کرده در شکایت از روزگار می گوید:
 گویی همه بر من به کار بندد هر شعبده کاین روزگار دارد
 و حافظ گوید:
 پری نهفته رخ و دیودر کرشمة حسن بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجبی است
 رشیدالدین و طواط می گوید:
 همه افاضل گیتی به دست من باشند بدان مثال که مهره به دست بوالعجب است
 با اینکه در ایران شرایط برای رشد و ترقی امور ذوقی و هنری فراهم نبوده است با اینحال گاه و بیگاه در گوشه و کنار عده ای به شعبده بازی و کارهای خارق العاده هنری مبادرت می کردند.

شعبده بازی که دعوی پیغمبری کرد

در دوره سامانیان در زمان امارت امیر حمید در یکی از نواحی چغانیان شخصی به نام مهدی ادعای پیغمبری کرد، وی به کارهای محیر العقولی دست می زد، از جمله دست خود را در حوض پرآبی می کرد، و چون دست خود را درمی آورد پر از دینار بود، و در گرد سفره او جمع کثیری غذا می خوردند بدون آنکه در مواد غذایی نقصان ظاهر شود و با یک جام جمعی را سیراب می کرد بدون آنکه آب کم شود، نزدیکان او هر روز با یک خرما سدجوع می کردند. در نتیجه این هنرنمائیها در سال ۳۲۲ جمعی کثیر دور او جمع شدند و شهرتش در اطراف پراکنده شد.
 بالاخره دولت سامانی از شهرت روزافزون او بیمناک گردید و ابوعلی چغان را به جنگ او فرستاد و او را گردن زدند.

دهخدا، در امثال و حکم خود می‌نویسد: «مشعبد را نباید بازی آموخت.»

فرسوده‌دان مزاج جهان را به ناخوشی آلوده‌دان دهان مشعبد به گندنا

خاقانی

در منابع تاریخی و ادبی بعد از اسلام مکرر از شعبده‌بازان سخن به میان آمده ولی از فعالیت‌های هنری و وسایل کار آنان به تفصیل مطلبی ننوخته‌اند. حتی در فهرست ابن ندیم، ضمن بیان اخبار دعانویسان از «شعبده‌بازان و ساحران و صاحبان نیرنگ و افسون و طلسمات...» نام می‌برد.

اعمال خارق‌العاده

سلطان محمود که مردی جنگجو، متعصب و خرافاتی بود، هنگامی که به عزم جنگ نوح بن منصور سامانی می‌رفت او را از وجود زاهدی گوشه‌نشین خبر دادند. محمود به معیت حسنگ وزیر به ملاقات او رفت. در مراجعت به زاهد گفت «... از اموال هر چه مطلوبست ملازمان تسلیم نمایند. زاهد دست در هوا کرد و مشتی زر مسکوک در کف سلطان نهاد، و گفت هر که از خزانه غیب امثال این نقود تواند گرفت به مال مخلوق چه احتیاج داشته باشد؟!»

علاقه فراوان مردم به امور شعبده‌آمیز و خرق عادات به حدی است که بعضی‌ها برای جلب توجه، امور غیرطبیعی، باور نکردنی را حتی به مردانی چون شمس تبریزی و جلال‌الدین رومی نسبت می‌دهند. چنانکه راجع به نخستین برخورد شمس تبریزی با جلال‌الدین می‌گویند، هنگامیکه بر مولانا وارد شد، در برابر وی کتابهای زیادی دید، پرسید در این کتابها چه هست؟ مولانا از ظاهر ژولیده، شمس را مردی عامی تصور کرده بود گفت «چیزهایی که توندانی» و بلافاصله کتابها آتش گرفت، و جلال‌الدین نعره‌ای زد و از هوش رفت.

در روایت دیگر شمس تبریزی کتابها را از برابر مولانا برداشت و در آب انداخت و مولانا عتاب کرد و رنجید از اینکه بعضی از کتب پدرش در میان آنها بود، آن وقت شمس، یک یک کتابها را از آب درآورد، بدون اینکه تر و خطوط آن پاک شده باشد.

اینگونه روایات، طرز تعقل و دماغ افسانه‌پسند ما را نشان می‌دهد. همانطور که در افسانه‌های ما غلت و معلولی در کار نیست، خرق عادت، و صورت گرفتن امور محال،

امریست جاری، و از بزرگان اندیشه و اخلاق، دائماً مترصد انجام امور غیرطبیعی و سرزدن کارهای ممتنع هستیم...»^۱

خرس باز، دف زن و عنتری

مسعودی در جلد دوم کتاب مروج الذهب ضمن انتقاد از خلیفات مردم عادی آشکارا نشان می‌دهد که از حدود هزار سال پیش به اینطرف در ایران انواع هنرنمایی مورد توجه مردم بوده و گروهی از راه خرس بازی، عنترداری، دف زدن، و شعبده بازی، نقالی، معرکه گیری و جز اینها امرار معاش می‌کردند و عموم طبقات اجتماعی به آنان علاقه و دل بستگی داشتند مخصوصاً عامه یعنی مردم کوی و برزن که هیچگونه تفریحی در دسترس آنان نبود از هنرنمایی آنان استقبال می‌کردند. مسعودی محقق و مورخ معروف، معلوم نیست از چه رو، از توجه طبقه سوم به امور تفریحی انتقاد می‌کند و هنر پیشگان دوران خود را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. به نظر این محقق و پژوهنده نامدار توجه به امور ذوقی و تفریحی عملی لغو و بیهوده است. وی در کتاب خود می‌نویسد: «... همه جماعت عامه یا به دنبال خرس باز، یا دف زن و عنتری روانند و به لهو و لعب سرگرمند یا به شعبده‌بازان تردست دروغ‌زن مشغولند و به قصه‌پردازان دروغ‌ساز، گوش فرا می‌دهند یا در اطراف کتک خورده فراهم شده یا بر به دار آویخته‌ای گرد آمده‌اند چون بانگشان زنند پیروی کنند و چون صیحه‌ای بشنوند از جا بروند...»^۲ به نظر جامعه‌شناسان، زیست‌شناسان و پزشکان دوران ما هر انسان عاقل و معتدلی باید برای برخورداری کامل از عمر خویش در شبانه‌روز ۸ ساعت کار مفید اجتماعی انجام دهد، ۸ ساعت بخوابد و ۸ ساعت از عمر خود را در امور ذوقی و تفریحی نظیر ورزش، راه‌پیمایی، کوه‌پیمایی، باغبانی، استفاده از موسیقی و جز اینها سپری نماید، تا بتواند با شادابی و نشاط از عمری، دراز و پرثمر بهره‌مند گردد.

✦ در دوره عباسیان در مجالس عیش و طرب «شوخیها و مسخرگیها که دلکهای

۱. علی دشتی: سیری در دیوان شمس.

۲. مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲ ص ۳۹.